

گفت‌وگو با محمد برجی هشتجین، کارآفرین نمونه و جانباز شیمیایی تالشی

۴۰ درصد رشد اقتصادی می‌تواند بر شانه کشاورزی باشد

استاندار شهید آذربایجان شرقی می‌گفت اگر می‌خواستیم به مردم بگوییم نه! یک روبات می‌آوردیم به همه بگوید نه

پیش از آنکه گفت‌وگوی‌مان را شروع کنیم جلسه‌ای به من گفتید که در سرم می‌چرخد؛ اینکه شما اخیراً ضرر هنگفتی را در صادرات میوه متحمل شده‌اید. بار تان به مقصد هندوستان به خاطر ناهماهنگی در گمرک بندر عباس مانده و عملاً به ضایعات تبدیل شده است. چطور می‌شود این همه زیان را تاب آورد؟ این تاب‌آوری از کجا می‌آید؟

یادم می‌آید روزی در جلسه و جای مهمی حضور داشتم. ناگهان از خود پرسیدم، من چه کسی هستم که به اینجا رسیده‌ام. سال ۱۳۷۶ بود. به خودم گفتم من در یک خانواده کشاورز به دنیا آمده‌ام. من کجا و اینجا کجا؟ اینکه سرمایه من از بین رفته است، برایم تازگی ندارد. اعتقاد دارم اگر آن ثروت باقی می‌ماند، شاید برای من اتفاق ناگواری می‌افتاد، مصلحت این بود که آن ثروت از بین‌برود. من به مصلحت خداوند اعتقاد و ایمان دارم. این زیان‌ها بازدارنده است. الان وقتی قتلی اتفاق می‌افتد، بین برود. من به مصلحت خداوند اعتقاد و ایمان دارم. این مقتول که از بین رفته است. چرا قاتل را در بازداشتگاه نگه می‌دارند، چه علتی دارد؟ می‌دانند خانواده مقتول هیچانی است و قاتل را از بین می‌برند. وقتی قاتل را در بازداشتگاه نگه می‌دارند، در واقع نوعی بازاردنگی برای ادامه قتل‌های زنجیره‌ای ایجاد می‌کنند.

یعنی این موانع و ضررها نوعی بازدارندگی است؟

بله، ما در واقع از آن قاتل محافظت و از زنجیره‌ای شدن قتل‌ها و هیچانی‌شدن جامعه جلوگیری می‌کنیم، چون اگر قاتل را بازداشت نکنیم، بستگان مقتول او را می‌کشند و همین‌طور بستگان مقتول جدید به قاتل تعرض می‌کنند و همین‌طور زنجیروار ادامه پیدا می‌کند. وقتی قاتل بازداشت می‌شود، خانواده مقتول قدری آرام می‌گیرند که طرف را اگرقتند. همین موضوع آنها را تسلی می‌دهد و دیگر اینکه قاتل فراری نیست، بازبان است و مجازات خواهد شد. از آن طرف فرصتی است که قانون به تحقیقات و ریشه‌یابی علت قتل بپردازد. در زندگی همه ما عوامل بازدارنده وجود دارد. خیلی وقت‌ها الهاماتی که از جانب خداوند متعال است بازدارندگی را در زندگی ما ایجاد می‌کند. آن طرف می‌بینید که ریش سفیدان و معتمدانی هستند که آتش نزاع‌ها را می‌خوانبند و باز به گونه‌ای دیگر در جامعه بازاردنگی ایجاد می‌کنند.

چطور می‌شود آدم‌ها با وجود این همه سرد و گرم‌شدن‌ها و آسیب‌ها همچنان سر پا می‌مانند؟

با توجه به مشکلات اقتصادی که گریبانگیر ما شده، ما هنوز به همان هدف که حفظ آب، خاک، پرچم و ناموس است، متعهد هستیم. ما همان هستیم و رنگ عوض نکرده‌ایم. از طرفی گوشه‌گیر و کنارگیر نشده‌ایم، فعالیت اقتصادی کرده‌ایم، ما تا زمانی که نفس در سینه‌مان داریم، باید به هدف زندگی‌مان بپردازیم. چطور ۴۰سال پیش درگیر جنگ شده بودیم و دفاع می‌کردیم، الان هم در مسیر اقتصاد برای ارزآوری همان فضا را در میدانی دیگر پیش پای خود می‌بینیم. ما صادرات‌کننده هستیم. ما وارد نمی‌کنیم. در این روزهای سخت، ارز وارد کشور می‌کنیم. شما نگاه کنید. وقتی کارآفرینی سرمایه‌گذاری می‌کند، اندکی از منافع آن سرمایه‌گذاری نصیب او می‌شود، مابقی در شریان‌های معیشتی جامعه می‌چرخد.

شما این را خیلی خوب لمس کرده‌اید. فردی که خودش را با کار و موفقیت بشناسد، نمی‌تواند کار مؤثری انجام دهد. یک آدم خودش را در سطح کار و نقش تعریف کند؛ کسی صبح از خواب بیدار می‌شود، می‌گوید من کار خانه، کارگاه و مجتمع دارم، قرار است این میزان را درآمد را به من بدهد، یعنی هویت خود را به آن کارخانه یا مجتمع گره می‌زند. این آدم به نظم نمی‌تواند کار مؤثری کند. چرا؟ چون اگر آن هدف محقق نشود، خودش را شکست خورده می‌داند، محقق هم شود، همچنان به شکل دیگری بر او مستولی خواهد شد، بنابراین یک آدم باید خودش را خیلی وسیع تعریف کند. شما چطور به این تعریف می‌رسید؟ وقتی درباره اعتقاد صحبت می‌کردید، این شعر حافظ به ذهنم رسید که: باشد اندر پرده بازی‌های پنهان غم مخور. می‌خواهم بگویم کسی که پشت پرده را لمس نکرده است، نمی‌تواند از غم از دست دادن یا ضرر و زیان عبور کند.

۴۰سال پیش وسط نبرد تن به تن و جنگ فیزیکی بودم. آن موقع از وجود خودمان گذشتیم و زندگی داشته‌هایمان را نادیده گرفتیم. می‌دانستم من که می‌روم جبهه راه بر گشتی نیست، پس من از پیشامدهای زندگی می‌گذرم و مسائل مادی را برایم معنا پیدا نمی‌کند. آن کسی که در این برهه اقتصادی ۲میلیارد زیان ببیند و از کوره دربرود یا اینکه خودش را بیازد، ایمان به خدا در او ضعیف است. دوم اینکه او آمده فقط منافع خودش را در نظر بگیرد، نیامده به ۱۰ نفر نان بدهد. من الان مستقیماً به ۵۰ نفر نان می‌دهم. باغدار، کشاورز، کارآفرین و صادرات‌کننده هستم. دیدید که داشتم در باغ بیل می‌زدم. دولت و نظام ما می‌گوید واردکننده ارز باشیم. ما میوه‌ای که کشاورزان ۱۲ ماه زحمت کشیده‌اند و به عرصه رسانده‌اند، صادر و ارز وارد کشور می‌کنیم. ما دو

نفر هستیم و از همین محل نزدیک ۱۵۰ نفر به صورت مستقیم و غیرمستقیم نان سر سفره‌های خود می‌برند. من و امثال من می‌توانند سرمایه‌شان را بانک بگذارند، سودشان را بگیرند و با هیچ کسی هم سر و کله نزنند.

باری که می‌خواستید به هند صادر کنید، چرا از بین رفت؟

هر میوه حد توانایی برای تحمل تغییرات دما و زمان دارد. میوه‌های آبکی و پوست نازک مثل هلو، شلیل و آلو خیلی عمر کمی دارند. ما وقتی بار می‌کنیم و می‌فرستیم بندرعباس، کانکس یخچالدار را از تریلی باز می‌کنند و در عرشه کشتی می‌گذارند اما متأسفانه آن روز که میوه ما بندر می‌رسد، هم‌زمان یک کشتی غول پیکر نفتکش می‌آید و پهلو می‌گیرد. خب در نظر بگیرید که ۱۵ روز طول می‌کشد کشتی بارش را تخلیه کند و محصول من در کاننتینر می‌ماند. این کاننتینر توان سه چهار روز نگهداری را دارد. بار من تا برسد هندوستان ۳۵ روز طول می‌کشد و معلوم است در این فاصله هیچ میوه‌ای دوام نمی‌آورد.

اگر بموقع بارگیری می‌شد، چقدر طول می‌کشید هندوستان برسد؟

سه یا چهار روز و محصول سالم می‌رسید. اصلاً هر هفته کار ما همین است. دویی، عمان و هندوستان می‌فرستیم.

چرا کشوری که بخشی از درآمدهایش مربوط به محصولات کشاورزی است، مکانیسم‌هایی را طراحی نمی‌کند که این بار وقتی می‌آید بندر، این‌طور حیف و میل نشود؟

این برمی‌گردد به سیاست دولت و مدیریت بنادر. مسئولان امر در وزارت جهاد کشاورزی اصلاً به این مسئله توجه نمی‌کنند. مثلاً از ۱۵ مهر مجوز صادرات کیوی به ما داده می‌شود. هر کاننتینر نیاز به مجوز و نامه

مبدأ دارد. باید از همین شهرستان تالش نامه بگیریم،



باشکوه‌ترین آدم‌ها برای من کسانی هستند که وسط بحران، آشوب و توفان، خونسرد و آرام هستند، مثل اینکه در جایی لنگر انداخته‌اند؛ لنگری که دیده نمی‌شود اما اثرات آن در زندگی آنها دیده می‌شود. محمد برجی هشتجین، جانباز شیمیایی کارآفرین از ۱۳صبح تا ۱۳شب در تالش بیدار است و به این سو و آن سو می‌دود، با این همه او و امثال او وسط مناسبات حقیر سیاسی، اجتماعی، زویندها و منفعت‌طلبی‌ها نادیده گرفته می‌شوند.

مثلاً برای بندر جاسک و در ائوماسیون به بندر اطلاع داده می‌شود که کاننتینری بااین مشخصات، پلاک و بازرگان با فلان کد ملی به مقصد امارات فرستاده می‌شود. آن روز من به معاون وزیر جهاد کشاورزی زنگ زدم و گویاه کردم. آنها حتی فرق کیوی هاپوارد و کیوی خونی را تشخیص نمی‌دهند. کیوی خونی یک ماه زودتر از هاپوارد می‌رسد و باید زودتر برداشت شود اما مسئولان وزارت جهاد کشاورزی فقط روی کیوی هاپوارد متمرکز می‌شوند و می‌گویند در این زمان می‌رسد و قندش کامل و بعد مجوز صادرات داده می‌شود. خب من بازرگان و من کشاورز با این آشفنگی که کنم؟ من ۱۷سال است باغدارم و با کیوی سر و کله می‌زنم. نزدیک ۱۰سال است صادر می‌کنم. می‌دانم کیفیت، خاصیت، نوع نگهداری کیوه خونی و نوع گرفتن قندش با هاپوارد فاصله دارد اما متأسفانه کارشناس‌های ما یا نمی‌دانند یا تن به همکاری نمی‌دهند.

چرا به این تفاوت زمانی اعتنائمی‌کنند؟

هفته‌های اول شهر یورماه موقع چیدن کیوی خونی است. قندش کامل شده است. ۱۰روز بعداند روی درخت خود به خود نرم می‌شود. میوه هم که نرم شود برای صادرات ارزش ندارد و اصلاً کد کیوار نمی‌گیرد.

یعنی میوه رسیده است، اما مجوز صادرات دریافت نمی‌کند، چون وزار تخانه برنامه‌هایش را روی کیوی هاپوارد چیده است؟

گاهی اطلاعات ندارند. وقتی هم اطلاعات در اختیارشان می‌گذاریم، کارشناس می‌گوید به من دستور نداده‌اند ولی همان شخصی که مسئول صدور نامه‌هاست و کارشناس است، باید برود فرد مسئول رده‌بالای خود را متقاعد کند که موقع چیدن کیوی خونی از این روز تا این روز است. نمی‌روند و خودشان را درگیر کار نمی‌کنند.

شما نامه نوشته‌اید؟

به یکی از عوامل وزارت جهاد کشاورزی فایل صوتی و متن فرستادم. گفتند مشکل کجاست. گفتم جناب آقای فلائی! آنجا به عوامل و کارشناس‌ها بگویید کیوی خونی یک ماه زودتر به عرصه می‌رسد و در آن روز به من مجوز نمی‌دهند. حالا کی مجوز می‌دهند؟ ۱۵مهر.

ما در شرایط تحریم هستیم. شما گفتید زمانی جنگ تن به تن بود اما الان سایبری است. الان ما وسط جنگ اقتصادی هم هستیم، بنابراین آن سر باز اقتصادی هم باید دیده شود. این سر باز اقتصادی هم کسی نیست جز کارآفرین‌هایی که در این روزگار که کشور نیاز به ارزآوری دارد، این ارز را وارد کشور می‌کنند. چرا سر باز اقتصادی را نمی‌بینیم؟

کارشناسی که آنجا نشسته برای من صادر کننده و باغدار تصمیم می‌گیرد از دو حالت خارج نیست: یا هیچ اطلاعاتی درباره روش نگهداری و صادرات میوه ندارد یا اینکه به خودش زحمت همکاری نمی‌دهد. ما رها را بار بیاموزد. کلیپ‌هایش را دارم. می‌گفت اگر ما می‌خواستیم به مردم بگوییم نه! یک روایت می‌آوریم به همه بگوید نه و این همه امکانات لازم نبود، پس ما انسان هستیم و آدمیم بگوییم بله. اگر من کشاورز یا تاجر می‌روم خدمت مسئولی و می‌گویم فلان مشکل را دارم، چرا او می‌گوید من نمی‌دانم.

یعنی خودش را سهیم در موضوع نمی‌داند؟

بله، اگر خودش را دخیل در موضوع بداند، احساس دین کند، بگوید ایسن ارزآوری روی زندگی من تأثیر می‌گذارد.

اگر ارز نیاید، دولت در پرداخت حقوق من مشکل خواهد داشت.



با توجه به مشکلات اقتصادی که گریبانگیر ما شده، ما هنوز به همان هدف که حفظ آب، خاک، پرچم و ناموس است، متعهد هستیم. ما همان هستیم و رنگ عوض نکرده‌ایم. از طرفی گوشه‌گیر و کنارگیر نشده‌ایم، فعالیت اقتصادی کرده‌ایم. ما تا زمانی که نفس در سینه‌مان داریم، باید به هدف زندگی‌مان بپردازیم. چطور ۴۰سال پیش درگیر جنگ شده بودیم و دفاع می‌کردیم، الان هم در مسیر اقتصاد برای ارزآوری همان فضا را در میدانی دیگر پیش پای خود می‌بینیم

این را نمی‌بینند. من بول گمرک و دارایی می‌دهم و ارز به کشور می‌آورم. همین پول گمرک و مالیات به کارمندی می‌رسد که با من همکاری نمی‌کند. **اگر این آدم این زنجیره تأمین را کامل می‌دید، دیدش عوض می‌شد. او فکر می‌کند حقوق او ارتباطی با شما پیدا نمی‌کند.**

اگر ارز وارد نشود خزانه دولت خالی می‌شود. اشتباه من ایرانی و من مسئول در این است که هزینه دولت و کشور را روی نفت متمرکز کرده‌ایم، در حالی که ما می‌توانیم نفت را برای آینده و فرزندان خود نگه داریم.

مگر آمریکا کم نفت دارد؟ به نفت ذخیره خود دست نمی‌زند و وارد می‌کند. ما نفت‌مان را می‌فروشیم و از سرمایه می‌خوریم. عملاً صندوق ذخیره ارزی و شورای پول و اعتبار ما کارایی لازم را ندارد و تنها گریزگاه

ما فروش نفت شده است. شما به ارزآوری میوه نگاه کنید، الان کاهو، گوجه، بادمجان، خیار، هندوانه، طالبی و میوه‌های فصلی کم ارز وارد کشور نمی‌کند، اما ای‌آقا فکر این‌ها و تولیدکننده‌های این عرصه محترم شمرده می‌شوند؟ انرژی ما باید صرف کار شود نه اینکه انرژی‌مان صرف پیدا کردن بلیت شود.

شما می‌گویید در همین شرایط کجدار و مرز، محصولات کشاورزی ارزآوری خوبی دارد. آن هم در حالتی که واقعا حمایت و برنامه‌ریزی ما ضعیف است. اگر ما روی این ضعف‌ها کار کنیم و در سیستم کشاورزی ما بخش دولتی و خصوصی به یک تعامل پیش‌رونده و سازنده برسند، فکر می‌کنید در این صورت صادرات کشاورزی چه چپشی خواهد داشت؟

من اقتصاددان نیستم اما اندک تجربه‌ام می‌گوید بالای ۴۰ درصد رشد اقتصاد کشور می‌تواند بر شانه صادرات محصولات کشاورزی باشد. چرا؟ مواد غذایی مصرفی است. من برای خانواده‌ام وقتی یخچال می‌گیرم، شاید تا آخر عمرم یخچال نخرم، ولی میوه روزانه مصرف می‌شود. پرپرور کسی از بناب آمده بود پیش من، گفت کیوی می‌خواهم، بعد برگشت گفت ما هم کشمش و قیسی برای صادرات داریم. اگر می‌توانی صادر کنی تئاز بدیم. خب یک بازرگان داخلی میوه را از کشاورز خریده و میوه مانده دست او، نمی‌داند چطور بفروشد، یعنی هیچ ارگانی نیست. خود کیوی هیچ انجمن و «ان‌جی‌آی» ندارد. اتحادیه نداریم.

چرا در تالش برای کیوی اتحادیه ندارید؟ تالش قطب تولیدات کیوی است. در این سال‌ها تا به امروز من منتظرم که یک روز مسئول جهاد کشاورزی، جناب فرماندار، نماینده محترم مجلس، سازمان‌ها و اداراتی که با این قضیه مرتبط هستند، بگویند شما که صادر کننده و تولیدکننده‌اید، آقای فلائی! مشکل تان کجاست. آیا من فرماندار می‌توانم کاری برای شما انجام بدهم. فرماندار نماینده عالی دولت در یک شهرستان است.

ارتباط قطع است.

اصلاً ارتباطی وجود ندارد که قطع شود. یک خانواده زمانی موفق می‌شود که پدر خانواده بتواند چیدمان درستی داشته باشد، تقسیم کار شود. اگر درست تقسیم کار نشود، شیرازه خانواده از هم می‌پاشد. ما یک شهرستان کوچک هستیم. فرماندار نماینده عالی است و هر همه مدیران شهرستان اشراف دارد و می‌تواند مثلاً ۱۰روز مانده به برداشت کیوی مسئول مدیر جهاد کشاورزی را بخواهد که آقای فلائی! شما چه برنامه‌ای برای صادرات دارید. برنامه‌تان را به من بدهید. متأسفانه رئیس جهاد کشاورزی ایده‌ای ندارد. هر وقت هم که ما آنجا حرفی می‌زنیم می‌گویند من کار خود را بلدم، به من درس ندهید.

هر میوه حد توانایی برای تحمل تغییرات دما و زمان دارد. میوه‌های آبکی و پوست نازک مثل هلو، شلیل و آلو خیلی عمر کمی دارند. ما وقتی بار می‌کنیم و می‌فرستیم بندرعباس، کانکس یخچالدار را از تریلی باز می‌کنند و در عر شه کشتی می‌گذارند اما متأسفانه آن روز که میوه ما بندر می‌رسد، هم‌زمان یک کشتی غول پیکر نفتکش می‌آید و پهلو می‌گیرد

یعنی فضایی باز نمی‌کند که ارتباطی شکل بگیرد؟

من گاهی با وزیر و معاونان وزیر ارتباط می‌گیرم و پیام صوتی می‌فرستم اما اینجا مسئول جهاد کشاورزی را نمی‌توانم متقاعد کنم که حالا زمان برداشت کیوی است، به ما کمک کنید.

حالا چه اصراری دارید که با این وضعیت ادامه بدهید؟

چرا من جانباز شیمیایی عقب‌نشینی نمی‌کنم؟ به خاطر اینکه من خودم و زندگی‌ام را وقف این نظام، کشور و خاک کرده‌ام، به خاطر همین نمی‌توانم بی‌تفاوت باشم. می‌توانم سرمایه‌ام را بانک بگذارم و لذتش را ببرم. صبح ساعت ۴ بیدار نشوم و ۱۲ شب نخوابم. ما به پرچم، خاک، کلام خدا، کشور، دین و ملت‌مان قسم خورده‌ایم.

من باز برمی‌گردم به شعر حافظ که: هان مشو نومید چون واقف نه‌ای از سر غیب / باشد اندر پرده بازی‌های پنهان غم مخور. حالا شما اسمش را ایمان می‌گذارید، من اسمش را می‌گذارم لمس غیب یا نهان. اینکه لمس می‌کنید پشت این ظاهر و پشت این گره‌ها و بازی‌ها، کسی است که می‌بیند و مراقب است و این به شما توان می‌دهد، و گرنه نمی‌توانید و نمی‌شود ادامه داد. من خیلی دوست دارم این را برای ما قدری باز کنید.

من یک کهنه سربازم و عددی نیستم اما به اندازه خودم دینم را به نظام داده‌ام. همیشه بحث من با مسئولان شهرستانی و استانی این است که می‌گویم کسی که در پایتخت نشسته زیر باد کولر نمی‌تواند برای سیستان و بلوچستان و زاهدان تصمیم بگیرد، چون نمی‌داند زیر آن گرد بودن یعنی چه. یک نفر که بل بخاری نشسته نمی‌تواند ۲۰درجه زیر صفر گر دانه اسلام- خخلال را لمس کند، نمی‌تواند بفهمد شش، هفت متر برتر یعنی چه. تا زمانی که کارشناسان زیر باد کولر و کارشناسان تصویب بخش نامه‌ها در پایتخت برای من روستایی تصمیم می‌گیرند، از این بیشتر انتظار نیست، ببینید کسی که باغ انگور دارد، کسی که کشاورز است و به صورت حرفه‌ای گردو کاشته است، کسی که به شکل حرفه‌ای کیوی پرورش می‌دهد، این فرد باید در جلسات کارشناسی مربوط به این میوه‌ها حضور داشته باشد. تا زمانی که من کشاورز در فرمانداری و در جهاد کشاورزی برای رفع و رجوع مشکلات باغداری در رشته خودم دعوت نشوم، هرچه کنیم اشتباه خواهد بود.

شما می‌گویید تالش قطب تولید کیوی است، خب فرماندار تالش دست کم باید یک مشاور متخصص باغدار کیوی داشته باشد. فرماندار تاکستان درباره انگور، ساوه درباره انار، این دیگر کاملاً بدیهی است.

خداوند عالم با عدالت به هر منطقه‌ای محصولی داده است. الان رودبار پر زیتون است، چون درخت زیتون ۲۴ساعته باید در معرض باد قرار بگیرد که محصول بدهد. زیتون اینجا عمل نمی‌آید. الان چند وقت است که کیوی برداشت می‌شود؟ نه از استاندارد خبری است، نه اداره کشاورزی و نه امثالهم.

پس آنها چه می‌کنند؟

قبلاً ما تک‌محصوله بودیم و فقط برنج داشتیم، اما الان دومحصوله هستیم. هم برنج داریم و هم کیوی. الان کیوی محصول اول ماست، چون ارزآوری خوبی دارد. من دقیق نمی‌دانم چقدر در تالش سردخانه داریم اما همه آنها فاهند. خب اگر این کیوی نباشد، همه آن سردخانه‌ها می‌خوانند، پس چرخش اقتصاد سردخانه‌های تالش وابسته به کیوی است. به غیر از کیوی چیز دیگری نداریم که از سردخانه استفاده کنیم.

درک اقتصاد این زنجیره غذایی خیلی مهم است.

متأسفانه مسئولان ما در ک نمی‌کنند و این واقعاً یک درد است. باید این جانباز شیمیایی را چه کسی درک می‌کند؟ کسی که واقعاً با پوست و گوشت این درد را کشیده است. ما باید ارزش‌ها را محترم بشماریم. اگر کسی در هر لباسی قدمی برای رشد، توسعه، پیشرفت و علم بردارد، باید به او بها بدهیم.

منظور تان از بها دادن چیست؟

او دیده‌شود. الان در خیلی از کشور‌های خارج یازنشته‌ها نشان مخصوصی دارند که بر سینه‌شان می‌زند. هر کجا می‌روند آنها را به عنوان پیشکسوت و مجرب می‌شناسند و برای‌شان ارزش قائل می‌شوند. بیستارسان بروند به‌ما می‌دهند، سینما بروند به‌ما می‌دهند. خیلی جاها خدمات رایگان دریافت می‌کنند. ما این را نمی‌خواهیم. دست کم بدانند که امثال ما چه کسانی هستیم و چه قدم‌هایی برای اعتدای این کشور برداشته‌ایم. چطور یک وکیل امروز قبول می‌شود، یک آرم، نشان و صلاحیت را دریافت می‌کند اما گاهی من جانباز، من نظامی و من رزمنده خجالت می‌کشم که بگویم من جانباز هستم. بعضی جاها مستقیم یا غیرمستقیم آدم را تحقیر می‌کنند. جامعه‌ای که در آن ارزش و بهای آدم‌ها نادیده گرفته می‌شود، درست نمی‌شود. عملی که به من درس می‌دهد، من باید جایگاه او را بدانم و با او ارزش دهم. من پنج‌شش سال پیش یک تعاونی ایجاد کردم؛ تعاونی چندمنظوره برای جانبازان کل کشور. اولین بار است که یک تعاونی در کل کشور به ثبت می‌رسد. مجوز من در سایت‌های خبری و شبکه‌های اجتماعی اطلاع‌رسانی شد. فدای آن روز از طرف بنیاد شهید به من زنگ زدند که این چه کاری بود شما کردید. شما زل که کسی مجوز گرفتید. بلند شوید بیاایید اینجا. تازه می‌دانستند که من چند سال است در این باره در رفت‌وآمد هستم و چند بار هم مستقیم نامه‌نگاری کرده بودم. گفتم همین که به مسائل روز توجه دارید، ممنون هستم، به رغم اینکه می‌دانستید که من از سال ۱۳۹۲ برای این موضوع تلاش می‌کنم. من مراحل ثبت قانونی تعاونی را از طریق مراجع قانونی انجام داده‌ام. شش زونکن نامه‌نگاری دارم و گفتم این هم مجوز من؛ روزنامه رسمی جمهوری اسلامی، حالا منظور آن مسئول چه بود؟ من این وسط چه کاره‌ام. گفتم من چقدر آدمم نزد شما و یاعلی گفتم، اما شما با من دست ندادید. روز جانباز می‌آید، هفته دفاع مقدس می‌آید، مناسبت‌های مختلف، یک بار ندیدم همین مسئول بنیاد شهید و امثالهم زنگ بزنند و بگویند شما این همه نیرو دارید، بلند شوید بیاایید اینجا، ببینیم چه کار کرده‌اید. این درد ماست، انگار که اصلاً وجود نداریم.